

## چیستی انسان شناسی

عبدالحسین خسروپناه\*

رضا میرزایی\*\*

### چکیده

انسان شناسی یکی از مهم ترین دانش های الهی و بشری است که در حوزه معارف بشری و دینی تأثیر به سزایی دارد. تحلیل چیستی انسان شناسی بر پایه پیشینه، تعریف، ضرورت و انواع آن صورت می پذیرد. مطلب قابل توجه این که انسان شناسی دارای انواع فلسفی، دینی، علمی، عرفانی و اخلاقی است. هر یک از انواع انسان شناسی گرفتار بحران هایی است و تنها انسان شناسی دینی است که هیچ بحرانی در حوزه آن راه نیافته است.

کلید واژه ها: انسان شناسی، تعریف انسان شناسی، بحران های انسان شناسی، انسان شناسی دینی.

\* دانشیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

\*\* دانشجوی دکتری مبانی نظری اسلام

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۷/۳۰

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۶/۱۷

## مقدمه

انسان‌شناسی یکی از مهم‌ترین دانش‌های زیربنایی در علوم انسانی است. شناخت دقیق و جامع چستی و هویت انسان‌شناسی درآمد و رود به مباحث آن است. برای شناخت چستی انسان شناسی تبیین مقولاتی از قبیل تاریخچه، تعریف، انواع، اهمیت و ضرورت و بحران‌های انسان شناسی لازم به نظر می‌رسد. این مقال درصدد تبیین چستی انسان‌شناسی و وجه ترجیح نوع دینی آن است.

## تاریخچه انسان‌شناسی

انسان‌شناسی از کهن‌ترین علوم بشر به شمار می‌آید، چراکه انسان همیشه دنبال یافتن منشاء پیدایش خود بوده و به همین منظور افسانه‌ها و داستان‌های فراوانی نیز ساخته و پرداخته است. انسان‌شناسی در مشرق زمین برخلاف عالم غرب بیشتر قالبی مذهبی و دینی داشته است. حقیقت انسان، نحوه تکون و آغاز حیات او، سرنوشت و سرانجام و جایگاه او در نظام هستی مطالبی است که هم در شرایع توحیدی و هم ادیان غیر توحیدی مثل هندوئیسم و بودیسم (با نگرش‌های مختلف) مورد توجه بوده است. تاریخچه انسان‌شناسی از نظر شرایع آسمانی مانند اسلام به آغاز خلقت انسان برمی‌گردد. انسان از همان آغاز خلقت مأمور به شناخت حقیقت، ظرفیت‌ها، قابلیت‌ها و سعادت و کمال خود بوده است. دلیل این همه توجه به شناخت انسان این است که انسان از نظر اسلام به عنوان خلیفه و جانشین خداوند در روی زمین برگزیده شده است (بقره، ۳۳-۳۱) و رسیدن به این هدف فقط از طریق شناخت حقیقت انسانی، توانایی‌ها، کمال و سعادت واقعی و راه وصول به آن ممکن خواهد بود.

از نظر اسلام اولین انسان - حضرت آدم - اولین خلیفه خدا در روی زمین بوده است. او مسجود فرشتگان واقع شد و دیگر افراد انسانی نیز موظف هستند در جهت خلافت الهی گام بردارند (صدر، ۱۳۵۹، ۱۱-۹). بر همین اساس تأکیدهای فراوانی در متون اسلامی در مورد شناخت انسان وجود دارد. از جمله، علی (ع) در تعبیری فرموده‌اند: «غایت معرفت این است که انسان خودش را بشناسد» (آمدی، ۱۴۰۷، ج ۲، ۴۵)، «من تعجب می‌کنم از کسی که دنبال گم شده خود می‌گردد ولی خودش را گم

کرده است و دنبال خودش نمی‌گردد» (همان، ۳۶) و «هرکس خودش را نشناسد از راه نجات دور می‌شود و در گمراهی و جهل گرفتار می‌آید» (همان، ۲۳۲).

اندیشمندان اسلامی هم در طول قرون متمادی آثار فراوانی درباره شناخت انسان تألیف کرده‌اند، به خصوص عارفان اسلامی در کنار بحث از توحید و شناخت خدا بحث‌های زیادی در مورد ویژگی‌های خلیفه خدا و انسان کامل ارائه کرده‌اند. کتاب‌هایی مانند تمهید القواعد، شرح فصوص قیصری، فتوحات ابن عربی، مصباح الانس و... از این قبیل است. همچنین فیلسوفان اسلامی مانند بوعلی سینا و ملاصدرا نیز بخشی از آثار فلسفی خود را به مبحث شناخت انسان اختصاص داده‌اند.

جهان غرب از لحاظ تاریخی سه دوره را در رابطه با انسان‌شناسی گذرانده است. در دوره اول که از آن به دوره فلسفی تعبیر می‌شود سقراط به عنوان اولین فیلسوف یونانی است که انسان را موضوع تفکر و اندیشه فلسفی خویش قرار داده است. مرحله دوم انسان‌شناسی با ورود دین مسیحیت در کالبد اندیشه و فرهنگ غرب آغاز شد و با نگرش ایمان‌گرایانه و تکیه بر کتاب مقدس انسان‌شناسی دینی را مطرح کرد که به دلیل کم‌رنگ کردن نقش عقل در بسیاری موارد با مضامین عقلی در تضاد بود. در مرحله سوم انسان‌شناسی در غرب به عنوان علمی مستقل مطرح شد (واعظی، ۱۳۷۷، ۶). مغرب زمین در قرن هجدهم شاهد ظهور انسان‌شناسی به عنوان علمی جدید با موضوع انسان است؛ این امر حاصل پیوند سه جریان همگراست:

۱. مطالعات طبیعت‌شناسی چون بوفون (۱۷۸۸-۱۷۰۷م) که تلاش می‌کنند انسان را در میان سایر انواع طبیعی موجودات طبقه‌بندی کنند. به عقیده بوفون، انسان دارای خصوصیتی است که او را از سایر جانوران تفکیک می‌کند. ویژگی‌هایی مانند سخن گفتن، اندیشه، قابلیت ابداع، زندگی در جامعه و به عبارت دقیق‌تر، زندگی در جامعه‌ای زیر مدیریت قوانین و ضوابط اخلاقی، حاکی از این حقیقت است که حتی میان تکامل یافته‌ترین نوع جانوری و تکامل نایافته‌ترین نوع انسانی هم نمی‌توان طیفی مشاهده کرد. چرا که انسان دارای طبیعتی متفاوت از حیوان است و هرگز نمی‌توان به صورت محسوس و تدریجی از انسان به میمون رسید.
۲. تأملات فلاسفه روشنگری از روسو تا کانت که دنبال ارائه یک نظریه در مورد طبیعت انسانی بودند. در این قرن فلاسفه به تأمل درباره طبیعت انسان پرداخته، دیدگاه‌های خود را

درباره بنیان‌های انسانیت مطرح کردند؛ دیوید هیوم (۱۷۷۶-۱۷۱۱م) در سال ۱۷۳۸ کتاب «رساله طبیعت بشری»، ژان ژاک روسو (۱۷۷۸-۱۷۱۲م) در ۱۷۵۵ کتاب «گفتار در باب منشاء و بنیان‌های نابرابری میان انسان‌ها» و کانت فیلسوف آلمانی (۱۸۰۴-۱۷۲۴م) در سال ۱۷۹۸ کتاب «انسان‌شناسی از دیدگاه عمل‌گرا» را منتشر کردند.

۳. روایت‌ها و مشاهدات حاصل از دومین موج بزرگ سفرهای اکتشافی در افریقا، امریکا و اقیانوس آرام مانند سفر اکتشافی کاپیتان کوک یا بوگن ویل به جزایر اقیانوس آرام (دورتیه، ۱۳۸۲، ۳۲-۳۱).

مطالعات انسان‌شناختی تا مدت‌های زیاد تنها به جوامع ابتدایی محدود می‌شد تا جایی که این تصور به وجود آمد که انسان‌شناسی را باید علم جوامع ابتدایی به حساب آورد در حالی که بنابر وظیفه باید به کل جوامع انسانی بپردازد. مهم‌ترین موضوعات مورد علاقه انسان‌شناسی عبارت بود از: روابط خویشاوندی، نظام‌های فرهنگی اسطوره‌ها، مناسک، ادیان، زبان، باورها و آشکال قدرت. امروزه این امر تغییر پیدا کرده و انسان‌شناسان شروع به مطالعه جوامع مدرن کرده‌اند و از جمله موضوع‌های جدید انسان‌شناسی پرداختن به مسأله قدرت در دولت‌های مدرن، شهر، فضا و نماهای آن است (همان، ۴۸).

### تعریف انسان‌شناسی

دو اصطلاح «انسان‌شناسی» و «مردم‌شناسی» بازگردان واژگان *Anthropologie* و *Ethnologie* است که در لغت هم‌معنا و معادلند. اولی از ریشه یونانی *Anthropos* به معنی انسان و دومی از ریشه یونانی *Ethnos* به معنی قوم و مردم گرفته شده است. واژه آنتروپولوژی برای اولین بار توسط ارسطو مورد استفاده قرار گرفت و منظور او علمی بود که در جهت شناخت انسان تلاش کند (فرید، ۱۳۸۰، ۳).

اصطلاح انسان‌شناسی نخستین بار در کشورهای انگلیسی زبان در ابتدای قرن بیستم رایج شد و به شاخه‌ای علمی درباره موضوع انسان اطلاق می‌شد که در پی مطالعه این موجود و زندگی اجتماعی او در مفهومی بسیار گسترده بود. از این رو موضوع مورد علاقه انسان‌شناسی مطالعه جوامع موسوم به ابتدایی بود هرچند که حوزه‌ای گسترده‌تر از این را می‌طلبید.

اصطلاح مردم‌شناسی نیز در آغاز قرن بیستم اغلب به مفهوم مطالعه انحصاری جوامع ابتدایی، اقوام و قبایل و... بود. در فرانسه واژه مردم‌شناسی تا مدت‌ها معادلی برای واژه انگلیسی «آنتروپولوژی» بود. اما امروز گرایش بسیاری به جایگزینی مردم‌شناسی با انسان‌شناسی وجود دارد. واژه انسان‌شناسی در فرانسه مدت‌ها فقط به مفهوم انسان‌شناسی طبیعی، مطالعه ریخت‌شناسی نژادهای انسانی به کار می‌رفت. در نخستین دهه از نیمه دوم قرن بیستم استراوس واژه انسان‌شناسی را به معنایی که انگلیسی‌زبانان آن را به کار می‌بردند وارد زبان فرانسه کرد. از نظر او انسان‌شناسی در آن واحد هم به معنای شناخت تألیفی از سازمان یافتگی جوامع باستانی و هم به صورتی عام‌تر به مفهوم مطالعه عمومی انسان بود (دورتیه، همان، ۲۹-۲۸).

«شورای وضع و قبول لغات و اصطلاحات اجتماعی» در ایران در سال ۱۳۴۹، اصطلاح انسان‌شناسی را در مقابل کلمه آنتروپولوژی به مفهوم وسیع کلمه یعنی مطالعه عمومی انسان شامل جسمانی، تاریخی، باستانی، اجتماعی و فرهنگی قرار داد و اصطلاح مردم‌شناسی را در مقابل کلمه «آنتولوژی» به معنی مطالعه هر یک از نهادهای انسانی (اقتصادی، اجتماعی، دینی، سنتی و فرهنگی) در محدوده معین انتخاب کرد (روح الامینی، ۱۳۷۲، ۲۹-۲۷). گرچه برخی از فرهنگ‌نامه‌ها در ترجمه کلمه آنتروپولوژی از هر دو واژه انسان‌شناسی و مردم‌شناسی استفاده کرده‌اند (نوربخش، ۱۳۸۰، ۴۳ و ۳۰۶؛ آشوری، ۱۳۸۱، ۱۹).

البته باید به این نکته اساسی توجه کرد که انسان‌شناسی مصطلح در غرب که به عنوان یک شاخه علمی جدید مورد توجه است با آنچه که در فرهنگ دینی به عنوان شناخت انسان مطرح می‌شود متفاوت است. انسان‌شناسی فرهنگ دینی محدودتر از انسان‌شناسی علمی است و به عنوان زیر مجموعه‌ای از انسان‌شناسی علمی مشهور تلقی می‌شود. از این انسان‌شناسی در متون دینی به معرفت نفس یا خودشناسی تعبیر می‌شود و در آن، انسان از این جهت مورد بحث و توجه قرار می‌گیرد که موجودی کمال‌پذیر است و هدفی والا و متعالی برای او تعریف شده است و این انسان می‌تواند با تأمل در وجود خود و یافتن عواملی که در فطرتش برای وصول به آن هدف اصلی قرار داده شده است و توجه به کشش‌هایی که در درونش نسبت به آرمان‌های بلند انسانی وجود دارد، در جهت رسیدن به اهداف والای انسانی و کمال و سعادت حقیقی‌اش گام بردارد (مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ۵-۴).

با توجه به مباحث پیش گفته می‌توان این نتیجه کلی را به دست آورد که ما در انسان شناسی دنبال شناخت انسان هستیم و از آن‌جا که انسان موجودی بسیار پیچیده و دارای ابعاد و شئون وجودی مختلف است که بررسی و تحقیق همه آنها در یک شاخه علمی امری ناممکن به نظر می‌رسد، هر شاخه‌ای از معرفت که به گونه‌ای ساحتی از ابعاد وجودی انسان را مورد بررسی قرار دهد، شایسته عنوان انسان‌شناسی خواهد بود. پس عنوان جامع انسان‌شناسی شامل همه شاخه‌های علمی خواهد بود که به بررسی و شناخت و تحلیل بعد یا ابعادی از ساحت‌های وجودی انسان یا گروه و قشر خاصی از انسان‌ها می‌پردازد (واعظی، همان، ۱۲-۱۳؛ خسروپناه، ۱۳۸۲، ۲۱۵؛ رجبی، ۱۳۷۹، ۱۶).

از سوی دیگر بررسی‌هایی که در مورد انسان صورت می‌گیرد گاهی به بررسی بعدی خاص، گروهی خاص و یا انسان‌های زمان یا مکانی خاص می‌پردازد و گاهی هم انسان به طور کلی و با صرف نظر از بعد، شرایط، زمان و مکان خاص مورد توجه پژوهش‌گر حوزه انسان شناسی قرار می‌گیرد. در این نوع بررسی، سؤالات اساسی و محوری درباره آدمی طرح می‌گردد و محقق باید به دنبال پاسخ به چنین سؤالاتی باشد؛ سؤالاتی از این قبیل: آیا انسان موجودی کاملاً مادی است به گونه‌ای که همه فعالیت‌های روانی و فکری او قابل تبیین فیزیولوژیک باشد؟ یا این که فعالیت‌های روانی او ماهیتی غیرمادی دارد و مستند به جوهری غیرمادی به نام روح انسانی است؟ آیا انسان‌ها دارای سرشت و طبیعت واحد و مشترکی هستند یا نه؟ کمال انسانی چیست و راه وصول به آن کدام است؟ و....

### انواع انسان‌شناسی

انسان‌شناسی بر اساس یک تقسیم‌بندی از جهت روش موجود در آن به چهار نوع تقسیم می‌شود:

#### (۱) انسان‌شناسی تجربی یا علمی؛

در این نوع انسان‌شناسی با روش تجربی انسان مورد بررسی قرار می‌گیرد و این شاخه علمی شامل همه رشته‌های علوم انسانی می‌شود و نباید این نوع انسان‌شناسی را با انسان‌شناسی به مفهوم Anthropology خلط کرد، چرا که آنتروپولوژی هم یکی از شاخه‌های علوم انسانی است که تحت انسان‌شناسی تجربی قرار می‌گیرد. در آنتروپولوژی به مسائلی از قبیل منشاء

پیدایش انسان، توزیع جمعیت و پراکندگی آن، رده بندی انسان‌ها، پیوند نژادها، خصیصه‌های فیزیکی و محیطی و روابط اجتماعی و موضوع فرهنگ، با روش تجربی پرداخته می‌شود. واژه علوم انسانی نیز در فارسی گاه معادل واژه Humanities (دانش‌های انسانی) است که امروزه در مورد دانش‌هایی به کار می‌رود که به زندگی، رفتار و تجربه انسانی می‌پردازند، و گاهی هم معادل واژه Social sciences (علوم اجتماعی تجربی) است که به معنای مجموعه علوم تجربی انسانی در برابر علوم تجربی طبیعی به کار می‌رود و شامل جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، علوم سیاسی، اقتصاد و حتی علوم تربیتی، مدیریت و شاخه‌هایی از علم حقوق می‌شود (رجبی، همان، ۱۷؛ خسروپناه، همان، ۲۲۵).

## ۲) انسان‌شناسی شهودی یا عرفانی؛

در انسان‌شناسی عرفانی از راه علم حضوری به مطالعه و بحث و بررسی در مورد انسان و معرفی انسان کامل و همچنین نحوه دستیابی انسان به کمال پرداخته می‌شود. عرفان شامل دو بخش است:

الف) عرفان نظری؛ این شاخه از عرفان به تفسیر هستی می‌پردازد و در آن از خدا، جهان و انسان بحث می‌شود. عرفان نظری مانند فلسفه الهی است که آن هم در مقام توضیح و تفسیر هستی است با این تفاوت که فلسفه در استدلال‌های خود فقط به اصول عقلی تکیه می‌کند ولی عرفان، مبادی و اصول به اصطلاح کشفی را پایه استدلال‌های خود قرار می‌دهد و بعد آنها را به زبان عقلی توضیح می‌دهد. از نظر عارف کمال انسان به این است که با سیر و سلوک به اصلی که از آن جدا شده است بازگردد و دوری و فاصله را با ذات حق تعالی از بین ببرد و از خود فانی شود و به جایی برسد که جز خدا را نبیند (مطهری، ۱۳۷۹، ۹۱-۸۹).

ب) عرفان عملی؛ این بخش از عرفان روابط و وظایف انسان را با خود، جهان و با خدا بیان می‌کند و عمده نظرش روابط انسان با خداست. این شاخه از عرفان علم سیر و سلوک نامیده می‌شود و در آن توضیح داده می‌شود که سالک برای این که به قله رفیع انسانیت یعنی توحید برسد، از کجا باید شروع کند و چه منازل و مراحل را باید به ترتیب طی کند. البته همه این منازل و مراحل باید با اشراف و تحت مراقبت یک انسان کامل و راه پیموده که از راه و رسم

منازل عرفانی آگاهی دارد، طی شود تا بتواند خود را به شناخت خدا نزدیک کند. ابزار کار عارف دل و مجاهدت و تصفیه و تهذیب و حرکتش در باطن است (خسروپناه، همان، ۸۷-۸۵).

### ۳) انسان‌شناسی فلسفی؛

انسان‌شناسی فلسفی بر اساس ماهیتی که دارد، انسان کلی را مورد نظر قرار می‌دهد، چراکه ماهیت شناخت فلسفی، شناخت مفاهیم کلی است و فیلسوف دنبال امور جزئی و شخصی نیست، لذا فلسفه در بخش انسان‌شناسی هم به دنبال شناخت ماهیت انسان به صورت قضیه حقیقیه است. این نوع معرفت، همه انسان‌های گذشته و حال و آینده را مصادیق موضوع خود می‌داند و روش آن، تعقل و بهره‌مندی از عقل است. فلاسفه‌ای چون سقراط، افلاطون، ارسطو، ابن‌سینا، فارابی و ملاصدرا از منادیان این دانش شمرده می‌شوند. در این نوع انسان‌شناسی مسائلی از این قبیل مطرح می‌شود:

(الف) آیا انسان علاوه بر بدن، ساحت دیگری چون نفس دارد؟

(ب) در صورت تعدد ساحت‌های وجودی وی، کدام یک از آنها حقیقت انسان را تشکیل می‌دهد؟

(ج) تعریف نفس و ادله وجود و مجرد آن چیست؟

(د) رابطه نفس و بدن چگونه است؟

(ه) کدام یک از نفس و بدن در آفرینش مقدم هستند؟ و... (همان، ۲۲۳-۲۲۱).

### ۴) انسان‌شناسی دینی؛

در این نوع از انسان‌شناسی ابعاد، ویژگی‌ها، حقایق و ارزش‌های گوناگون انسانی از طریق مراجعه به متون مقدس دینی - کتاب و سنت - به دست می‌آید. به بیان دیگر در انسان‌شناسی دینی به جای بهره‌گیری از روش‌های تجربی، عقلی یا شهودی برای شناخت انسان از روش نقلی استفاده می‌شود (همان، ۲۲۳). پاره‌ای از اشکالات در انسان‌شناسی‌های تجربی و فلسفی و عرفانی باعث شده که بهترین راه برای شناخت انسان، روش دینی و وحیانی باشد، چراکه حقیقت انسان، همانند کتابی است که نیازمند شرح است و شارح این کتاب هم کسی جز مصنف آن یعنی پروردگار آفریننده آن نمی‌تواند باشد و خداوند سبحان هم حقیقت انسان را به وسیله انبیاء و اولیاء و فرشتگان خود شرح کرده است و با بیان این که آدمی از کجا آمده، به کجا می‌رود و در چه راهی گام برمی‌دارد، او را با خویشتن، با آفریدگار، با گذشته، حال و آینده‌اش آشنا کرده است.



البته باید توجه داشت که در ادیانی مانند مسیحیت و یهودیت تحریف صورت گرفته است و لذا براساس متون مقدس آن ادیان نمی‌توان به شناخت انسان دست یافت. ولی این مشکل در مورد اسلام که متن مقدس آن یعنی قرآن، مصون از هرگونه تحریف بوده و بیانات مفسران واقعی آن یعنی اهل بیت (ع) هم، موجود است، وجود ندارد. لذا می‌توان با مراجعه به این ثقل اکبر و تفسیر آن به وسیله ثقل اصغر (ائمۀ<sup>(ع)</sup>) به انسان‌شناسی دینی واقعی دست یافت. چند ویژگی عمده را می‌توان برای این نوع انسان‌شناسی بیان کرد:

۱. جامعیت: انسان‌شناسی دینی ابعاد مختلف وجود انسان را مورد توجه قرار داده و از ابعاد جسمانی و زیستی، تاریخی و فرهنگی، دنیوی و اخروی، فعلی و آرمانی و مادی و معنوی سخن به میان آورده است؛ بر این اساس وقتی از بعدی خاص سخن می‌گویید، با توجه به مجموعه ابعاد وجودی انسان آن را مطرح می‌کند، چرا که گوینده سخن از معرفتی کامل و جامع نسبت به انسان برخوردار است. البته باید توجه داشت که دغدغه اصلی دین، هدایت انسان به سوی کمال و سعادت حقیقی اوست؛ لذا هر معرفتی از انسان که در این جهت مؤثر باشد، مورد توجه و عنایت کامل دین است و حتی گاهی از بقیه روش‌های شناخت انسان مانند شناخت تجربی یا فلسفی نیز برای تأمین این منظور استفاده می‌کند. در واقع در این نوع از انسان‌شناسی بیان ابعاد مختلف انسان با توجه به هدفی که مورد نظر تعالیم دینی است، صورت می‌گیرد و در هر بعد، موضوع به اندازه تأثیری که در رساندن انسان به سعادت و کمال دارد، مطرح می‌شود.
۲. توجه به مبدأ و معاد: برخلاف انسان‌شناسی‌های غیردینی که در آنها، انسان یا به کلی از مبدأ و معاد بریده است و یا در قالبی کلی از آنها سخن به میان می‌آید که نمی‌تواند برای چگونه زیستن انسان راه گشا باشد، در انسان‌شناسی دینی مبدأ و معاد به عنوان دو مسأله مهم برای انسان مورد توجه قرار می‌گیرد و پیرامون رابطه زندگی انسان با مبدأ و معاد به تفصیل بحث می‌شود.
۳. اتقان: انسان‌شناسی دینی به دلیل بهره‌مندی از معارف و حیانی خطاناپذیر، از استحکام و اطمینان بالایی برخوردار است.

### ضرورت انسان‌شناسی

سؤال از خدایا، انسان و هستی همیشه به عنوان سه سؤال اساسی برای انسان مطرح بوده است. در این میان توجه به انسان و شناخت او از اهمیت ویژه برخوردار است تا آن‌جا که دعوت به

شناخت انسان به عنوان مخلوقی پیچیده، از تعالیم اصلی بسیاری از مکاتب فلسفی، عرفانی و ادیان بوده است. در تعالیم دینی ما شناخت انسان از خود، پرفایده‌ترین شناخت‌ها (معرفة النفس انفع المعارف) (آمدی، همان، ۱۷۲) و از سوی دیگر، عدم شناخت انسان، جهل به همه چیز دانسته شده است (لا تجهل نفسک فان الجاهل معرفة نفسه جاهل بکل شیء) (همان، ۵۹۸). یکی از اصلی‌ترین شعارهای سقراط حکیم به این صورت ذکر شده است: «خودت را بشناس». گاندی رهبر فقید هند نیز در صفحه ۲۲ «این است مذهب من» می‌گوید: «در دنیا فقط یک حقیقت وجود دارد و آن شناسایی خود است. هرکس خود را شناخت خدا و دیگران را شناخته است. اما هرکس خود را شناخت هیچ چیز را نشناخته است» (واعظی، همان، ۳).

شاید دلیل این همه تأکید بر شناخت انسان این باشد که انسان بدون شناخت نسبت به حقیقت خویش هرگز از زندگی انسانی خود بهره‌ای نخواهد برد، هرچند که از لذات مادی و شهوانی هم برخوردار باشد. البته مراد از شناخت، شناخت سطحی، به این صورت که بداند وجود دارد و باید زندگی کند، نیست؛ چرا که حیوانات هم از چنین شناختی برخوردارند، بلکه مراد، شناخت عمیق نسبت به خود است، به این معنا که علاوه بر علم به هستی خود و لزوم زندگی انسانی، علم به خالق خود و کمال و سعادت و راه وصول به آن هم داشته باشد، و بداند زندگی بدون فضیلت و معرفت و خدانشناسی ارزشی ندارد و باید زندگی او همیشه توأم با تعقل و تفکر و اندیشه باشد (امین زاده، ۱۳۷۲، ۱۰). چرا که مثل انسان در این زندگی مثل بازرگانی است که با سرمایه خود داد و ستد می‌کند و فقط در صورتی می‌تواند به سود بالایی دست یابد که ارزش سرمایه و کالایی را که خرید و فروش می‌کند به خوبی بشناسد، و گرنه ممکن است در مدت زمان اندکی نه تنها سودی کسب نکند بلکه اصل سرمایه خود را نیز از دست داده و زیانکار گردد.

اهمیت و ضرورت مبحث انسان‌شناسی از دو حیث قابل توجه و بررسی است:

#### الف) انسان‌شناسی در چارچوب معارف بشری

##### ۱. معنا بخشی به زندگی؛

معناداری و یا پوچ‌انگاری زندگی انسان ارتباط مستقیم با کیفیت شناخت او از انسان دارد. به این معنا که اگر تصویر ما از انسان به عنوان موجودی دارای هدف معقول باشد که در طول

حیات دنیوی خود به سوی آن هدف در حرکت است و با اختیار و اراده خود این توانایی را دارد که سرنوشت خود را رقم بزند، در این صورت زندگی انسان هدمند خواهد بود، در حالی که اگر تصویر ما از انسان به این صورت باشد که او را موجودی بدون اراده و اختیار قلمداد کنیم که در زندگی خود محکوم به جبر زیستی، تاریخی، اجتماعی و الهی است و خود هیچ دخالتی در تعیین سرنوشت خویش ندارد، در این صورت زندگی او یک زندگی بی‌معنا و پوچ خواهد بود.

## ۲. عقلانیت و کارآمدی نظام‌های اجتماعی؛

این مسأله امری بسیار روشن است که همه نظام‌های اجتماعی و اخلاقی از قبیل نظام اقتصادی، سیاسی، حقوقی و تعلیم و تربیت در جهت تأمین نیازهای اساسی انسان تلاش می‌کنند. با توجه به این مطلب اگر تصویری که ما از انسان داریم تصویری صحیح و مطابق با واقعیت انسانی نباشد، به طور قطع نیازهای اساسی او هم برای ما روشن نخواهد شد و ما در تشخیص نیازهای کاذب و غیرحقیقی انسان از نیازهای واقعی او دچار خطا و سردرگمی خواهیم شد. در چنین صورتی نظام‌های اجتماعی مربوط هم، بر پایه نیازهای واقعی انسان پایه‌ریزی نشده، در نتیجه از پشتوانه معقول و منطقی برخوردار نخواهد بود و احکامی هم که باید برای چنین موجودی وضع گردد تا در سایه عمل به آنها به کمال و سعادت دست یابد، وجود نخواهد داشت.

## ۳. موجودیت، اعتبار و جهت‌گیری علوم انسانی<sup>۱</sup>؛

بدون شک تصویر ارائه شده از انسان در انسان‌شناسی ارتباط مستقیم با موجودیت علوم انسانی دارد؛ چرا که هیچ علم انسانی بدون شناخت انسان به وجود نمی‌آید. در واقع انسان‌شناسی از جهت تأمین اصل موضوعی برای علوم انسانی مانند: حکمت، کلام، ادبیات، هنر، اقتصاد، سیاست، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و... دارای اهمیت است. به عنوان مثال اگر ما منکر وجود

۱. منظور ما از علوم انسانی مجموعه‌ای از معارف مانند؛ علم اقتصاد، جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی، جغرافیا، قوم‌شناسی، زبان‌شناسی، تاریخ، دانش آموزش و پرورش، سیاست‌شناسی، باستان‌شناسی، فقه‌اللغة، شناخت‌فنون، جنگ‌شناسی، اسطوره‌شناسی، پیری‌شناسی و مانند آن است که اغلب تحت چنین عنوانی گروه‌بندی می‌شوند و رشته‌های تخصصی و زیرتخصصی آنها به حدی متعدّدند که نمی‌توان فهرست مستوفایی از آنها به دست داد. به بیان دیگر مراد ما از علوم انسانی معارفی است که موضوع تحقیق آنها فعالیت‌های مختلف بشر، یعنی فعالیت‌هایی است که متضمن روابط افراد بشر با یکدیگر و روابط این افراد با اشیاء و نیز آثار و نهادها و مناسبات ناشی از این‌هاست. (فروند، ۱۳۷۲، ۳). با توجه به تعریف علوم انسانی روشن می‌شود که انسان‌شناسی به عنوان یک زیرمجموعه‌ای از علوم انسانی است، نه مساوی با علوم انسانی.

سرشت مشترک بین انسان‌ها شویم از آنجا که در این فرض، انسان یا حیوانی پیچیده خواهد بود که با توسعه علوم حیوانی می‌توان به شناخت قوانین حاکم بر انسان‌ها و رفتار و روابط آنها دست یافت و یا این که هر انسانی موجودی منحصر به فرد و با دنیایی متفاوت از انسان‌های دیگر تلقی می‌شود که در این صورت، نمی‌توان با بررسی یک نمونه یا نمونه‌هایی از آن و کشف قوانین حاکم بر هر یک به قانونی عام و فراگیر نسبت به دیگر انسان‌ها دست یافت و در نتیجه علوم انسانی به مفهوم رایج آن بی‌معنی خواهد بود.

از سوی دیگر تعیین قلمرو و جهت‌گیری علوم انسانی و تحقیقات اجتماعی هم ارتباط محکم با مباحث انسان‌شناسی دارد تا جایی که می‌توان ادعا کرد بیشتر نزاع‌ها و اختلافات سیاسی، فلسفی، اجتماعی، فرهنگی و... بر مبنای پیش‌فرض‌های انسان‌شناسانه است. همین مطلب در غرب باعث تحولات عمیق در حوزه‌های معارف سیاسی، فرهنگی، دینی و غیره گردیده است و ایدئولوژی‌های مختلف سیاسی از قبیل لیبرالیسم، سوسیالیسم، دموکراسی، ناسیونالیسم، فمینیسم و غیره زائیده نگرش خاص در مورد انسان بوده است. اگر در اقتصاد، روان‌شناسی اجتماعی، دین و اخلاق، از تعامل عقلانی چگونگی ارتباط فرد با محیط و کیفیت وصول به غایت انسانی سخن گفته می‌شود، همه آنها بر پایه نگرش خاص در مورد انسان است. لذا انسان‌شناسی بر سایر علوم و معارف بشری تقدم دارد.

علوم انسانی بر پیش‌فرض‌های انسان‌شناختی خاصی استوار است که زیربنای بسیاری از تحقیقات بدین وسیله فراهم می‌شود و نظریه‌هایی که در علوم انسانی پیشنهاد می‌شود مستقیم یا غیرمستقیم مبتنی بر این پیش‌فرض‌ها است. لذا جهت‌گیری کلی دیدگاه‌های یک شخصیت علمی با مبنای انسان‌شناختی او نهایت ارتباط و همبستگی را دارد تا آنجا که تغییر در این مبانی و پیش‌فرض‌ها موجب تغییر در جهت‌گیری نظریه‌های او خواهد شد. به عنوان نمونه این آموزه را در نظر می‌گیریم: حقیقت انسان متشکل از ساحتی مجرد به نام روح است که بعد از مرگ هم باقی خواهد ماند و پایان زندگی دنیا نیستی و نابودی نیست. این آموزه مستلزم آن است که جهت‌گیری تحقیقات علوم انسانی به سوی ابعاد غیرمادی و عوامل ماوراء طبیعی مؤثر در حیات انسان و تأثیرات متقابل روح و بدن بوده، نوعی تبیین غیرمادی یا حداقل مرکب از مادی و غیرمادی در این علوم مطرح شود، برخلاف زمانی که چنین نگرشی نسبت به انسان وجود

نداشته باشد که در آن صورت موضوعات ماوراء طبیعی و تأثیری که عوامل غیرمادی می‌توانند در زندگی این جهانی انسان داشته باشند، در بررسی پدیده‌های انسانی نادیده گرفته شود.

برای نمونه در علم تعلیم و تربیت بدون توجه به مباحث اساسی در مورد انسان، هرگز نمی‌توان نظریه‌ای صحیح در مورد رشد عرضه کرد. مثلاً دیدگاهی که رشد انسان بر اثر تربیت را به رشد گل و گیاه تشبیه می‌کند، این پیش‌فرض را پذیرفته است که هرانسانی استعداد‌های خاصی دارد که در شرایط مناسب شکوفا می‌شود و وظیفه مربی فراهم آوردن آن شرایط است نظیر باغبانی که برای رشد گیاه به آماده‌سازی شرایط رشد آن می‌پردازد. اما اگر این دیدگاه را با دیدگاه کسانی مانند توماس هابز (۱۶۷۹-۱۵۸۸م) مقایسه کنیم که انسان را ذاتاً شرور می‌داند (فروغی، ۱۳۷۲، ۱۲۰)، در نتیجه از دیدگاه او رشد، عبارت خواهد بود از مهار طبیعت شرور انسانی؛ و در این فرآیند رسالت یک مربی مهار و تغییر زمینه‌های طبیعی و ذاتی انسان خواهد بود.

در علم جامعه‌شناسی هم راه حل‌های عملی که توسط یک جامعه‌شناس برای حل بحران‌های اجتماعی عرضه می‌شود، متأثر از دیدگاه او در مورد انسان است. چرا که هرگونه تبیین از بحران و عوامل آن و ارائه راه حل برای آن بدون شناخت از انسان بی‌معنی خواهد بود. از سوی دیگر پذیرش یک دیدگاه خاص درباره انسان، یاری دهنده پژوهشگران علوم اجتماعی در فهم کامل از پدیده‌های اجتماعی خواهد بود. به عنوان مثال اعتقاد به فطری بودن گرایش دینی و میل به پرستش در انسان، در توجیه دین‌گرایی جوامع مؤثر است و به یک جامعه‌شناس این توانایی را می‌دهد که در مقابل تحلیل‌های مادی برخی جامعه‌شناسان، تفسیر و تحلیل جدیدی از دین‌گرایی عرضه نماید.<sup>۱</sup>

#### ۴. تأثیر در علوم تجربی؛

از آن‌جا که بهره برداری از علوم تجربی در قلمرو انسانیت انسان است لذا این علوم نیز بر انسان شناسی مبتنی است. طبق یافته‌های دانشمندان علوم پزشکی بسیاری از بیماری‌های جسمی انسان در اثر مشکلات روحی او ایجاد یا تشدید می‌شود و از این جهت ارتباط عمیقی بین روح و جسم انسان برقرار است. لذا در علومی مانند روان پزشکی، شناخت درد و درمان و معالجه

<sup>۱</sup> برای مطالعه بیشتر رک: مصباح یزدی، معارف قرآن (۳-۱)، ۳۲۴-۳۲۱؛ جوادی‌آملی، ۱۳۸۲، ۲۵-۲۱؛ رجبی، ۱۳۷۹، ۲۷-۱۸؛ واعظی، ۱۳۷۷، ۱۷-۱۴؛ خسروپناه، ۱۳۸۲، ۲۲۶-۲۲۵؛ حلبی، ۲۴-۲۳.

انسان بدون انسان‌شناسی میسر نیست، چراکه بیماری‌هایی در انسان یافت می‌شود که در هیچ حیوانی دیده نمی‌شود، از جمله بیماری‌ای که قرآن از آن به مرض در قلب تعبیر می‌کند.<sup>۱</sup> برای علاج چنین موجودی که به تعبیر قرآن به دلیل مریض بودن قلب با شنیدن صدای نامحرم تحریک می‌شود و به طمع می‌افتد، باید راه درمان را به گونه‌ای پیمود که بدن چنین انسانی در خدمت روح ملکوتی او قرار گیرد. لذا اگر کسی حقیقت انسان را جان او که موجودی ملکوتی است بداند و آن را هم بر اساس هستی‌شناسی توحیدی بشناسد و چنین هستی‌شناسی توحیدی را هم در سایه معرفت خدا شکل دهد، در معالجه انسان هرگز او را با حیوانات یکسان نمی‌بیند. البته اموری که فقط به طبیعت و جسم انسان باز می‌گردد از این بحث خارج خواهد بود (جوادی‌آملی، ۱۳۸۲، ۲۳-۲۲).

## ب) انسان‌شناسی در حوزه معارف دینی

### ۱. انسان‌شناسی و مسأله خداشناسی؛

شرایع توحیدی و به ویژه اسلام، بر لزوم شناخت انسان و تزکیه و تصفیه نفس آدمی تأکید فراوان دارند و شناخت انسان را به عنوان راهی برای دستیابی به معرفت خداوند معرفی می‌کنند. از این رو در روایات چنین آمده است: «من عرف نفسه عرف ربه» (بحارالانوار، ج ۲، ۳۲). دلیل این مطلب آن است که آن چه که در وجود آدمی به ودیعت نهاده شده، نشانه‌های علم و قدرت و حکمت خداست، و در میان مخلوقات هیچ پدیده‌ای به اندازه انسان دارای سر و حکمت نیست و به تعبیر عرفا انسان مظهر جمیع اسماء و صفات الهی است، لذا اگر انسان خودش را بشناسد، ذات اقدس اله را بهتر و آسان‌تر می‌شناسد و به اسماء و صفات و افعال و آثار خداوند شناخت و معرفت پیدا می‌کند و همیشه به یاد او خواهد بود (عین القضاة همدانی، ۱۳۷۳، ۶۰-۵۶). از این روست که قرآن می‌فرماید: «و فی الارض آیات للموقنین و فی انفسکم افلا تبصرون» و در زمین و در وجود خود شما آیاتی برای جویندگان یقین است (ذاریات، ۲۰). در آیه دیگر می‌فرماید: «سنریهم آیاتنا فی

<sup>۱</sup> «فلا تخضعن بالقول فیطمع الذی فی قلبه مرض» (احزاب، ۳۲).

الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق» به زودی نشانه‌های خود را در اطراف جهان و در درون جانشان به آنها نشان می‌دهیم تا برای آنها آشکار شود که او حق است (فصلت، ۵۳).

به اختصار می‌توان گفت که شناخت حضوری انسان راهی برای آگاه شدن معرفت حضوری نسبت به خداست و شناخت حصولی نسبت به انسان هم طریقی برای شناخت حصولی نسبت به خداست (مصباح یزدی، ۱۳۷۵، جزء ۱، ۲۴-۲۳)، که اولی با عبادت و تزکیه نفس و سلوک عرفانی حاصل می‌شود و دومی با تأمل و تدبر در اسرار و حکمت‌هایی که در وجود انسان به ودیعت نهاده شده است.

## ۲. انسان‌شناسی و مسأله نبوت و امامت؛

نبوت به این معناست که انسان به تنهایی و فقط با استفاده از عقل خویش نمی‌تواند مسیر سعادت حقیقی خود را بیابد و نیازمند راهنمایی از سوی خداست. از طرف دیگر میان انسان‌ها افرادی یافت می‌شوند و به آن مرحله از رشد و تعالی و عصمت دست می‌یابند که به طور مستقیم یا به واسطه فرشتگان الهی با خداوند ارتباط پیدا می‌کنند، و مجرای تحقق معجزات الهی و رساندن معارف و پیام خداوند به سایر انسان‌ها قرار می‌گیرند. پذیرش چنین حقیقتی مستلزم پذیرش چنین ظرفیت بالایی برای انسان است. لذا قرآن یکی از اشکالات منکرین انبیاء را عدم اعتقاد به چنین استعداد و ظرفیت بالای انسان معرفی می‌کند؛ «این پیامبر جز بشری همانند شما نیست... اگر خدا می‌خواست (پیامبری بفرستد)، فرشتگانی را فرو می‌فرستاد. ما از پیامبری انسان‌ها در میان نیاکان خویش چیزی نشنیده‌ایم» (مؤمنون، ۲۴). در حالی که شناخت صحیح از انسان ما را به این حقیقت رهنمون می‌کند که انسان می‌تواند به آن مرتبه از رشد و تعالی دست یابد که فرشتگان الهی بر او نازل شده، وحی بر او فرود آورند. همچنین پذیرش اصل امامت نیز مستلزم قبول این حقیقت است که انسان ظرفیت وصول به مقام عصمت و در نتیجه دریافت مقام امامت از سوی خدا را دارد.

## ۳. انسان‌شناسی و مسأله معاد؛

اعتقاد به حیات پس از مرگ، فرع بر برخورداری انسان از ساحتی روحانی و مجرد است. با مرگ انسان، این بعد او نابود نمی‌شود و بعد از جدایی از بدن می‌تواند به طور مستقل به حیات خود ادامه دهد و در هنگام قیامت به بدن برگردد. چنین اعتقادی در واقع نوعی نگرش نسبت به

انسان است که اگر در مباحث انسان شناختی به چنین تصویری در مورد انسان نرسیم و نتوانیم آن را اثبات کنیم، مسأله معاد فرضی معقول و دارای پشتوانه استدلالی نخواهد بود (مصباح یزدی، همان، ۲۴). لذا قرآن از قول منکرین معاد می‌فرماید: «وقالوا اءذا ضللتنا فی الارض ائنا لفی خلق جدید» (سجده، ۱۰)، آیا بعد از مرگ و پراکنده شدن اجزاء بدنمان دوباره در قیامت زنده خواهیم شد (رجبی، همان، ۲۵-۲۲؛ مصباح یزدی، معارف قرآن، ۳۲۴-۳۲۱).

#### ۴. انسان‌شناسی و علم اخلاق؛

برخی از مسائل انسان‌شناسی از اصول موضوعه علم اخلاق است، چراکه با وجود اختلاف در مکاتب فلسفه اخلاق، غالب فلاسفه اسلامی بر این مطلب اتفاق نظر دارند که اخلاق با کمال نفس مرتبط است و شالوده مباحث اخلاقی بر اصل کمال‌پذیری نفس و تأثیرپذیری آن از افعال اخلاقی استوار است؛ به گونه‌ای که بدون آن تبیین عقلی و فلسفی معتبر برای خیر و شر اخلاقی ممکن نیست. ما برای آگاهی از چگونگی تکامل نفس به وسیله افعال اخلاقی، باید کمال نفس را شناخته، آن را هدف خود قرار دهیم و رفتارهای اخلاقی خود را به عنوان راهی برای رسیدن به آن مقصد اعلی تنظیم کنیم، از این رو لازم است ابتدا نفس، امکان تکامل و غایت سیر آن را بشناسیم. از سوی دیگر، چون ارزش عمل اخلاقی به هدف و غایت آن است، تا وقتی که ندانیم حرکت نفس به سوی خداوند، و کمال آن نزدیکی به خداست، «نیت» مطلوبی نخواهیم داشت و در این صورت رفتار ما از منظر اسلام فاقد ارزش اخلاقی خواهد بود (مصباح یزدی، ۱۳۷۵، ۲۴-۲۵).

#### بحران‌های انسان‌شناسی

منظور از بحران در یک رشته علمی این است که رشته مورد نظر از ارائه راه حل برای معضلاتی که به منظور حل آنها پایه‌گذاری شده است، ناتوان باشد، و نوعی سرگردانی و تحیر در پاسخ به سؤال‌های محوری آن رشته ایجاد شود؛ از قضا این وضعیتی است که انسان‌شناسی معاصر گرفتار آن شده است. در واقع هیچ زمانی این چنین شناخت ناچیز و اندک درباره انسان که در میان بیشتر انسان‌شناسان امروز مشهود است، در فرهنگ‌های مختلف بشری وجود نداشته است.



بحران انسان‌شناسی موجود در نتیجه نهضت اومانیسیم در غرب ایجاد شد. نهضتی که در برابر رفتار و سلطه کلیسا و فلسفه قرون وسطی در اروپای قرن ۱۴ بود و محور اصلی آن این تفکر بود که انسان محور و مدار همه چیز است و باید توانمندی و کامیابی و عظمت انسان، کانون همه توجهات باشد. در نتیجه این نهضت، علوم تجربی نیز در جهت افزایش سلطه بشر بر طبیعت و بهره‌مندی بیشتر از آن توسعه یافت و عالمان تجربی به جای شناخت حقیقت هستی و انسان، بر گسترش تسلط انسان بر تغییر طبیعت و محیط و انسان متمرکز شدند و در نتیجه روش تجربی و استقرار برای شناخت ابعاد گوناگون وجود انسانی مورد استفاده واقع و انسان به عنوان موجود طبیعی قابل شناخت مورد توجه قرار گرفت (واعظی، همان، ۶-۷). البته باید توجه داشت که بحران در انسان‌شناسی منحصر در این دوره نیست و هر وقت که انسان‌شناسی منفک از معرفی خالق انسان مورد توجه قرار گرفته است، دچار سردرگمی گشته و هرگز نتوانسته است شناختی جامع از انسان ارائه دهد.

از نظر قرآن افراد بسیاری از شناخت انسان عاجز بوده‌اند، از جمله فرشتگان الهی که وقتی خداوند آنها را از آفرینش انسان آگاه کرد به دلیل عدم شناخت از حقیقت انسان گفتند که: «موجودی خلق می‌کند که در زمین به فساد و خونریزی پردازد؟»؛ خداوند در پاسخ، به ناتوانی آنها از درک حقیقت انسان اشاره کرد (بقره، ۳۰). هم‌چنین جنیان نیز این شناخت را نسبت به انسان نداشتند و به ویژه ابلیس با وجود سابقه شش هزار ساله در عبادت، از شناخت انسان عاجز ماند و تفاوت مادی بین خاک و آتش را معیار فضیلت واقعی دانست و خود را برتر از انسان تلقی کرد (جوادی آملی، همان، ۳۳-۳۴).

برخی از بحران‌های موجود در انسان‌شناسی مربوط به همه‌گرایی‌های انسان‌شناسی است و برخی هم ویژه‌گرایی خاصی از آن است. بحران اساسی مربوط به همه‌گرایی‌های انسان‌شناسی عدم سازگاری تئوری‌ها با یکدیگر و فقدان انسجام درونی آنهاست. با آن‌که همه‌اندیشمندان در این زمینه مدعی‌اند که بر اساس واقعیت‌های خارجی و داده‌های تجربی، تصویر خود از انسان را ارائه داده‌اند و تئوری‌های آنها با واقعیت‌های خارجی قابل تأیید است، اگر مجموعه توجیهاتی را که این تئوری‌ها ارائه می‌کنند در نظر بگیریم، می‌بینیم که وحدت طبیعت انسان نامعلوم است و با تصویرهای مختلفی از انسان که قابل جمع هم نیستند، مواجه هستیم.

ما بیش از ۲۵ قرن سخن متفکران را در مورد انسان در پیش رو داریم که از غایت افراط آغاز شده تا نهایت تفریط ادامه می‌یابد. انسان در این دیدگاه گاهی چنان تصویر می‌شود که پروتاگوراس فیلسوف قرن پنجم پیش از میلاد او را معیار همه چیز معرفی می‌کند و می‌گوید: «آدمی مقیاس همه چیز است، مقیاس هستی آنچه هست و چگونه است و مقیاس نیستی آنچه نیست و چگونه نیست» (افلاطون، ۱۳۶۷، ج ۳، ۱۳۷۷) و گاهی هم تا آن حد تنزل مقام پیدا می‌کند که هابز حقیقت انسان را به گرگ تشبیه می‌کند (فروغی، همان، ج ۲، ۱۲۰) و نیچه آلمانی هم او را حیوانی ناتمام معرفی می‌کند: «بشر بر حسب فطرت و طبیعت بی‌رحم است و اصل همین فطرت است. نفسانیت که امری فطری و طبیعی است بد نیست. جزء اعظم وجود انسان همان امور فطری است که شعور در آن مدخلیت ندارد (به عبارت دیگر حال حیوانیت) ادراک و وجدان و شعور و عقل جزء قلیلی از انسان است و نباید به آن اعتماد کرد» (همان، ۲۲۳) و انسان‌شناسی مسیحی محرف نیز انسان را موجودی ذاتاً گناه‌کار تصویر می‌کند که فقط با قربانی شدن پسر خدا (عیسی مسیح) پاک می‌شود (پترسون و دیگران، ۱۳۸۳، ۴۷۰-۴۶۹) و به حقیقت ملکوتی واصل می‌شود (جوادی‌آملی، همان، ۳۹-۳۴؛ رجبی، همان، ۲۹-۲۸). بر همین اساس کاسیرر معتقد است: آنچه در انسان‌شناسی باعث ایجاد بحران شده است، وجود آشفتنگی و هرج و مرج در اندیشه‌هاست، و اگر ما نتوانیم راهی مستقیم برای خروج از این بن بست پیدا کنیم، هرگز معرفت به خصوصیات کلی فرهنگ انسانی ممکن نخواهد بود و ما به غرق شدن در توده-ای از معلومات پراکنده که به ظاهر فاقد هرگونه انسجام درونی هستند، ادامه خواهیم داد (کاسیرر، ۴۷).

مشکل اساسی دیگر که مربوط به همه گرایش‌ها و شاخه‌های انسان‌شناسی امروزی است، این است که هر شاخه‌ای به ساحت خاصی از ابعاد انسانی توجه می‌کند و از دیگر ساحت‌ها غافل می‌ماند. هر شاخه با روش خاص خود به گونه‌ای به بررسی انسان می‌پردازد که زحمات شاخه‌های دیگر را هیچ می‌پندارد و تصورش چنان است که تمام و کمال به شناخت انسان نائل شده است و لذا به زحمات شاخه‌های دیگر هیچ توجهی نمی‌کند. مثلاً کسانی که با روش تجربی به مطالعه انسان می‌پردازند، به گونه‌ای بحث می‌کنند که گویا عرفا و فلاسفه هیچ نقشی در شناخت انسان نداشته‌اند. ماکس شلر در این باره می‌گوید:

هیچ وقت در عرصه تاریخ آن طور که ما می‌شناسیم، انسان این قدر برای خود مسأله نبوده است که امروزه هست. امروزه انسان‌شناسی علمی، انسان‌شناسی فلسفی و انسان‌شناسی متکی به

الهیات، نسبت به یکدیگر و متقابلاً یکسره بی‌اعتنا هستند. با این وصف، تصور و تلقی واحدی از انسان نداریم، علاوه بر این علوم تخصصی که پیوسته تعدادشان رو به افزایش است و با مسائل انسان سر و کار دارند، بیشتر پنهان‌گر ذات انسان، در پرده حجابند تا روشنگر آن (همان، ۴۷-۴۶).

اینک به برخی از بحران‌های ویژه انواع انسان‌شناسی اشاره می‌شود:

۱. بحران انسان‌شناسی علمی و تجربی این است که می‌خواهد تنها با متد تجربی به شناخت انسان دست یابد در حالی که انسان غیر از رفتارهای ظاهری، دارای اراده، نیت، تصمیم و رفتارهای معناداری است که هرگز به مشاهده در نمی‌آیند. واقعیت این است که علم تجربی قادر نیست همه چیز را حساب کرده، اندازه بگیرد. نمی‌تواند اعتماد، ایمان، زیبایی، خوشحالی و... را تعریف کند. علم تجربی نمی‌تواند زندگی را بشناسد و تعریف کاملی از آن به ما ارائه دهد و لذا هدف زندگی را هم نمی‌تواند بشناسد و به همین دلیل علم تجربی به تنهایی نمی‌تواند در خودشناسی هم به ما کمک کند. استانلی کانگن، استاد دانشگاه برتن می‌گوید:

برای نشان دادن ناتوانی علم، از شاگردانم خواستم که فرمول شیمیایی یک اندیشه را بنویسند، یا طول آن را به سانتیمتر و وزن آن را به گرم و رنگ آن را به طول موج و فشار و سرعت و میدان تأثیرش را نشان دهند. با هیچ تغییر فیزیکی و شیمیایی و معادله و فرمول این کار انجام نشد (بهراری، ۱۳۶۷، ۳۴).

و یا شارل، دانشمند فرانسوی می‌گوید: «بر هرکس لازم است در عین احترام به علم، معتقد باشد که علوم هر قدر صحیح باشند دارای نقص فاحشی می‌باشند» (همان، ۳۵).

در واقع پژوهش علمی درباره طبیعت بشر، یعنی روش تجربی باید رضایت دهد که همان چیزی باشد که واقعاً هست؛ یعنی یک شیوه محدود و جزئی شناخت اشیاء، از طریق مشاهده ابعاد ظاهری و پدیدارهای آن‌ها، و نیز نوعی دلیل‌پردازی مبتنی بر تماس با همین امور. به طور خلاصه باید گفت اگر این نحوه شناخت، به عنوان یک منبع شناخت مستقل در مورد انسان تلقی شود، اعتباری ندارد. نقص دیگر انسان‌شناسی تجربی این است که هیچ سخنی در باب آینده انسان، یعنی جهان پس از مرگ او نمی‌تواند بگوید. اگر انسان با مرگ خود نابود نشود، تئوری‌های تجربی از ارائه هرگونه توضیح و تبیین درباره ویژگی‌های جهان آخرت و رابطه آن با زندگی این دنیا ناتوان است. علاوه بر این که در مورد نقش عوامل مافوق مادی در سرنوشت انسان نیز سخنی برای گفتن ندارد (خسروپناه، همان، ۲۲۷؛ رجبی، همان، ۲۹-۲۸).

با توجه به این مطالب و کاستی‌هایی که در علم تجربی وجود دارد، این علم گرچه می‌تواند ما را در شناخت ابعاد جسمانی انسان یاری کند ولی هرگز به تنهایی نمی‌تواند به طور کامل انسان را به ما بشناساند چون راهی به شناخت ابعاد غیرجسمانی و غیرمادی آن ندارد.

۲. انسان‌شناسی عرفانی کسب شناخت در مورد حقیقت انسان از طریق تجربه‌های درونی است که کسی جز شخص عارف در آن شرکت ندارد، از طرف دیگر زبان هم از بیان کامل تجربه‌های عرفانی قاصر است و این تجارب در قالب الفاظ و مفاهیم قرار نمی‌گیرد. لذا تنها راه فهم کامل این نوع تجارب، چشیدن آنها از طریق تجربه کردن آنهاست (بهاری، همان، ۴۴). به بیان دیگر عارف به لحاظ مشکلات زبان شناختی نمی‌تواند شناخت و معرفت خود از انسان را که به صورت شهودی و حضوری به آن دست یافته است، به علم حصولی تبدیل کرده و به دیگران منتقل کند. چرا که مفاهیم عرفانی، مفاهیم خاص و شخصی‌اند و نمی‌توان آنها را در قالب الفاظ و مفاهیم زبانی که عمومی‌اند، ریخت. لذا همیشه عرفا از تنگنای زبان و نامفهومی قالب‌ها نالیده‌اند (خسروپناه، همان، ۲۲۸).

هر که را اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند

همچنین گاهی ممکن است شهود عارف، شهودی غیرحقیقی و غیرالهی باشد. به همین دلیل عرفا برای ارزیابی شهودات عرفانی خود و تشخیص شهودات حقیقی و الهی از مکاشفات غیرواقعی به ارائه ملاک و معیار پرداخته‌اند. عرفا مکاشفات و واردات درونی خود را به انواعی از قبیل رحمانی، ملکی، جنی و شیطانی تقسیم می‌کنند (عربی، ج ۱، ۲۸۱). از نظر آنها شهوداتی که مخالف با عقل و نقل نباشد، یعنی برخلاف دلائل عقلی و کتاب خدا و بیانات پیامبر و ائمه (ع) مطلبی را ارائه نکند، شهودی الهی و حقیقی است و برای شخص عارف حجیت دارد و اگر عارف بتواند دلیلی برای اثبات این شهود از عقل یا کتاب و سنت بیاورد، در این صورت برای دیگران نیز حجیت می‌یابد. اما اگر شهود عارف، برخلاف عقل یا نقل مطلبی را اثبات کند، در این صورت این شهود هیچ‌گونه حجیتی ندارد بلکه امری باطل است (خسروپناه، ۱۳۸۹، ۳۲۶-۳۲۵).

۳. بحران انسان‌شناسی فلسفی هم، ناتوانی عقل در شناخت همه ابعاد و ساحت‌های مختلف وجودی انسان است. از سوی دیگر گاهی فلاسفه برای اثبات دیدگاه‌های خود از دستاوردهای

تجربی به عنوان مقدمه برهان استفاده می‌کنند، در حالی که این نتایج یقین‌آور نیستند و اگر در مقدمه برهان قرار گیرند، نتیجه برهان هم غیر یقینی خواهد بود (خسروپناه، ۱۳۸۲، ۲۲۸).

### نتیجه

انسان‌شناسی به معنای شناخت ماهیت انسان به چند دسته انسان‌شناسی تجربی، فلسفی، عرفانی و دینی تقسیم می‌شود. هریک از این دسته‌ها گرفتار بحران‌های خاصی هستند و تنها انسان‌شناسی دینی می‌تواند ماهیت و حقیقت انسان را معرفی کند؛ زیرا خالق انسان بهتر از هر شخص دیگری حقیقت انسان را می‌شناسد. چنین انسان‌شناسی برای توسعه علوم انسانی و تکامل و تمدن بشری بسیار ضرورت دارد. بر این اساس ضرورت دارد برای اشباع نیاز مبرمی که در این زمینه وجود دارد، آموزه‌های اصیل دینی مطمح نظر قرار گیرد و علم انسان‌پژوهی دینی بر اساس آن تدوین گردد.

### فهرست منابع

#### - قرآن کریم

- آشوری، داریوش، فرهنگ علوم انسانی، تهران: نشرمرکز، ۱۳۸۱.
- آمدی، عبدالواحد، غررالکلم و دررالکلم، بیروت: مؤسسةالاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۷ق.
- افلاطون، دوره آثار، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۷.
- امین‌زاده، محمدرضا، انسان در اسلام، قم: در راه حق، ۱۳۷۲.
- بهاری، شهریار، انسان‌شناسی نظری، تهران: دلیل، ۱۳۶۷.
- پترسون، مایکل و دیگران، عقل و اعتقاد دینی، ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، تهران: طرح نو، ۱۳۸۳.
- جوادی آملی، عبدالله، صورت و سیرت انسان در قرآن، قم: اسراء، ۱۳۸۲.
- حلبی، علی‌اصغر، انسان در اسلام و مکاتب غربی، تهران: شورای کتاب اساطیر، بی‌تا.
- خسروپناه، عبدالحسین، کلام جدید با رویکرد اسلامی، قم: نشر معارف، ۱۳۸۹.
- \_\_\_\_\_، گستره شریعت، تهران: نشر معارف، ۱۳۸۲.
- دورتیه، ژان فرانسوا، علوم انسانی گستره شناخت‌ها، مرتضی کتبی و دیگران، تهران: نشرنی، ۱۳۸۲.

- رجبی، محمود، انسان شناسی، قم: مؤسسه امام خمینی(ره)، ۱۳۷۹.
- روح الامینی، محمود، مبانی انسان شناسی، تهران: عطار، ۱۳۷۲.
- صدر، محمدباقر، خلافت انسان و گواهی پیامبران، ترجمه جمال موسوی، تهران: روزبه، ۱۳۵۹.
- عربی، محی‌الدین، الفتوحات المکیة، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸.
- عین القضاة همدانی، تمهیدات، تهران: منوچهری، ۱۳۷۳.
- فرید، محمدصادق، مبانی انسان شناسی، تهران: پشتون، ۱۳۸۰.
- فروغی، محمدعلی، سیر حکمت در اروپا، تهران: زوار، ۱۳۷۲.
- فروند، ژولین، نظریه‌های مربوط به علوم انسانی، ترجمه علی محمد کاردان، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۲.
- کاسیرر، ارنست، رساله‌ای در باب انسان، ترجمه بزرگ نادرزاده، تهران: بی‌نا، ۱۳۸۰.
- گنون، رنه، بحران دنیای متجدد، ترجمه ضیاء‌الدین دهشیری، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۲.
- مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، چاپ دوم، بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۲.
- مصباح یزدی، محمدتقی، خودشناسی برای خودسازی، قم: مؤسسه امام خمینی(ره)، ۱۳۷۷.
- \_\_\_\_\_، معارف قرآن(۱-۳)، قم: مؤسسه امام خمینی (ره)، بی‌تا.
- \_\_\_\_\_، شرح جلد هشتم اسفار، جزء ۱، قم: در راه حق، ۱۳۷۵.
- مطهری، مرتضی، آشنائی با علوم اسلامی، قم: صدرا، ۱۳۷۹.
- نوربخش، مرتضی، واژگان علوم اجتماعی، تهران: بهینه، ۱۳۸۰.
- نصر، سیدحسین، اسلام و تنگناهای انسان متجدد، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران: سهروردی، ۱۳۸۶.
- واعظی، احمد، انسان از دیدگاه اسلام، تهران: سمت، ۱۳۷۷.